تحلیل زبان‌شناختی استکبار انسانی در گفتمان قرآنی (مطالعه‌ی موردی ارکان و نمودها)

سیده فاطمه سلیمی[۱]
کبری راستگو[۲]
زهرا اکبری[۳]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۲۷ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

مفهوم استکبار یکی از مفاهیم ضدارزشی پربسامد قرآنی است که تأمل در ابعاد آن جهت تربیت صحیح انسان‌ها و نجات بشر از ضلالت وگمراهی، ضروری می‌نماید. مقاله حاضر در تلاش است با استخراج سازه‌های زبانی در در مصادیق انسانی و غیرانسانی این مفهوم در کلام وحیانی، افزون بر کشف مولفه‌های معناساز استکبار به تبیین ارکان و نمودهای آن بپردازد. رهیافتهای حاصل آنکه خداوند حکیم با کاربست سازه‌های مختلف زبانی در سطوح واژگانی، صرفی، نحوی و بلاغی به ارکان استکبار انسانی مانند ژن‌سالاری، فقر فرهنگی، شانتاژ خبری اشاره داشته چنانچه با استفاده از این مولفه‌ها، نمودهایی از استکبار را در شکل قدرت‌گرایی، ترور شخصیتی، تفرقه‌افکنی و ایجاد اختناق برای خواننده ترسیم نموده است.

کلید واژه‌ها: *زبان‌شناسی، استکبار انسانی، ارکان، نمود، گفتمان قرآنی*

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی آمل، (نویسندهٔ مسئول)؛ salimi@quran.ac.ir
۲. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده تربیت مدرس قرآن مشهد؛ rastgoo@quran.ac.ir
۳. دانش آموخته دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشکده اصول دین، قم، zh.akbari@ymail.com

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

۱ـ مقدمه و طرح مساله

زبان شناسی به طور عام به عنوان مطالعه‌ی علمی زبان بشر تعریف شده است. (رحیمیان، ۱۱) علمی که در مورد زبان‌ها، پدیده‌ها و ساختارهای مختلف آن سخن می‌گوید. این علم چگونگی ساختمان زبان، سیر تاریخی آن، روابط آن با سایر فعالیت‌های بشری و تأثیر متقابل این فعالیت‌ها در زبان را مورد بررسی قرار می‌دهد. (روبینز، ۱۵)

دانش زبان‌شناسی با قدمتی طولانی ارتباط گسترده‌ای با سایر علوم انسانی از جمله علوم قرآنی دارد و به واکاوی ساختارهای زبانی و غیرزبانی متن جهت تبیین مراد اصلی متن می‌پردازد. ابزار این علم و شاخه‌های آن کاربردهای متنوع و فراوانی در حوزه‌ی مطالعات قرآنی از جمله آواشناسی در تجوید، ریشه‌شناسی انواع واژگان از جمله دخیل و غیر دخیل قرآن و معناشناسی در تفسیر موضوعی و... دارد که به ابعاد مختلف زبان در قالب حوزه‌های آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو، معناشناسی و... می‌پردازد.

در گستره‌ی مطالعات زبان‌شناسی، واژگان با توجه به بافت زبانی و غیرزبانی، به ظرافت‌های معنایی خاصی اشاره دارند که مکمّل معنایی متن به شمار می‌آیند و از مراد اصلی گوینده متن کدگشایی می‌نمایند. خداوند حکیم نیز در کلام مجید با قرار دادن واژگان در پوششی از ساختارهای زبانی و چینش آن‌ها در موقعیتی خاص، افزون بر معنای وضعی واژگان، در پی افاده‌ی ظرافت‌های معنایی و معانی فراوضعی به مخاطب است.

از جمله واژگان کلیدی دستگاه زبانی قرآن که تبیین معنای دقیق آن، از موضوعات قابل توجه اندیشمندان علوم قرآنی و اهل فن به شمار آمده، واژه‌ی "استکبار" است. مفسران و اندیشمندان علوم قرآنی همواره کوشیده‌اند با رویکردی توصیفی در مقام شناسایی این مفهوم برآیند اما با توجه به نقش برجسته مفهوم استکبار در نظام اخلاقی قرآن و لحن تهدیدآمیز قرآن کریم در نهی از آن، شناسایی هرچه دقیق‌تر این واژه براساس شواهد زبان‌شناختی امری ضروری می‌نماید. بی‌تردید نتایج تحلیل زبان‌شناختی این واژه،

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

نقش بسزایی در کیفیت نگرش آدمی خواهد داشت؛ زیرا پدیده‌ی "استکبار" در زندگی هر انسانی به اشکال گوناگون بروز می‌نماید و فهم صحیح این مقوله می‌تواند تغییری مثبت در رفتار و جهت‌گیری‌های بشری پدید آورد.

بدین تصور، مطالعه‌ی پیش‌رو، کوششی در ادامه‌ی تلاش‌های اندیشمندان و مفسران مسلمان با کاربرد دانش زبان‌شناسی است. این نوشتار برآن است تا ضمن تحلیلی زبان‌شناختی، ابتدا معنای دقیقی از مفهوم "استکبار" ارائه نماید سپس ارکان و نمودهای استکبار انسانی را به عنوان مصداق بارز این مفهوم در گفتمان قرآن، مورد مداقه قرار دهد.[۱] آنچه در نوشتار حاضر محل سوال است اینکه:

۱. بر پایه‌ی تحلیل زبان‌شناختی، مولفه‌های اصلی معناساز واژه‌ی "استکبار" چیست؟

---

۱. در پیشنه این پژوهش می‌توان گفت مروری گذرا بر میراث تفسیری مسلمانان نشان می‌دهد که علیرغم کاربرد گسترده‌ی واژه‌ی "استکبار" و مشتقات آن در قرآن، مطالعات و بحث‌های چندانی پیرامون این واژه سامان نیافته است، وانگهی شیوه‌ی ارائه مفهوم استکبار و پردازش اطلاعات در اکثر این تحقیقات همانند بسیاری از مطالعات قرآنی، به روش‌های کلاسیک و توصیفی است. از آن جمله:

- کتاب "استکبار و استضعاف از دیدگاه قرآن" اثر محمدتقی رهبر (۱۳۶۲ش)؛ رهبر در کتاب خود، به تعریف دو واژه‌ی استکبار و استضعاف در آیات قرآن، عوامل پیدایش این دو مفهوم، راههای مبارزه با آن دو و سرنوشت مستکبران و مستضعفان اهتمام داشته است.
- کتاب "استکبار" اثر یدالله احسانی (۱۳۸۰ش)؛ در این کتاب به مفهوم‌شناسی استکبار، آیات آن در قرآن، جلوه‌های استکبار، ابعاد فردی و اجتماعی این واژه و مسائلی از این قبیل پرداخته شده است.
- پایان‌نامه "ویژگی‌های استکبار و آثار آن در آموزه‌های امام علی (ع)"؛ این اثر در سال ۱۳۹۳ توسط علی مقیمی کوشکچه در مقطع کارشناسی ارشد به رشته تحریر درآمده است. نویسنده پس از مفهوم‌شناسی واژه استکبار، کبر و عجب، به جایگاه کبر در میان ویژگی‌های اخلاقی انسان و زمینه‌های پیدایش استکبار و ویژگی‌ها و آثار و راه‌های درمان آن در سیره علوی پرداخته است.
- مقاله "معناشناسی استکبار در قرآن کریم" نوشته اصغر افتخاری و مجتبی باباخانی (۱۳۹۴)؛ افتخاری و باباخانی، با بررسی واژگان همنشین واژه استکبار در آیات قرآن، حوزه معنایی این واژه را به‌دست داده‌اند. شایسته ذکر اینکه مقاله مذکور تنها اثری است که تاکنون در حوزه استکبار با رویکرد نوین به نگارش درآمده است.

در چنین فضایی، نویسندگان برآن شدند تا در پرتو رویکرد زبان‌شناسی و تحلیل سازه‌ها یا مولفه‌های زبانی مستعمل در واژه استکبار، خوانش جدیدی از موضوع استکبار انسانی در زبان قرآن به دست دهند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

۲. با بررسی سازه‌های زبانی مستعمل در مفهوم استکبار، ارکان این مفهوم چیست؟

۳. نمودهای مفهوم استکبار از خلال بررسی سازه‌های زبانی کدامند؟

۲ـ مفهوم‌شناسی واژه "استکبار" بر پایه ساخت‌واژی

"ساختِ واژه" (morphology) یا "تک‌واژشناسی" یا "صرف" بخشی از دستور زبان است که ساخت(ـارِ) واژه را مورد تحلیل قرار می‌دهد. این مقوله در گستره تحلیل‌های زبان‌شناختی جهت فهم دقیق و عمیق واژگان قرآنی از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ پرمسلّم است گزینش هدفمند ساختار صرفی هر واژه که معیار آن حروف کلمه است، در قالبهای گوناگون اشتقاق، تعداد حروف، پیشوندها و پسوندها، اصلی و زاید بودن و حرکات حروف کلمه، به نقش رسانه‌ای این ساختارها در تصویرسازی معانی زایشی وابسته به کلمه اشاره دارد و در واقع معانی پشت صحنه آیات را بیان می‌دارد؛ بر این اساس، مفهوم‌شناسی واژه استکبار بر پایه تحلیل ساخت‌واژی در تبیین مولفه‌های معناساز اصلی آن و افتراق و افزایش معنایی آن از دیگر مشتقات این ریشه در گفتمان قرآنی ضروری می‌نماید.

ماده "کبر" و مشتقات آن، ۱۶۱ بار در ۵۷ سوره و در ضمن ۱۵۳ آیه‌ی قرآن به‌کار رفته است. از این تعداد ۵۶ مورد واژه‌ی "استکبار" و مشتقات آن می‌باشد که خود نشانگر اهمیت این واژه و مفاهیم گسترده و عمیقی است که این واژه با خود به‌همراه دارد. این مهم در حالی است که واژه‌هایی همچون ملأ، ترف، بطر، استغناء و... در آیات بسیاری از قرآن با بیان ابعاد مختلف استکبار، نزدیک به همان معانی و مفاهیم را تداعی می‌کنند.

ریشه‌ی "کبر" به معنای عظمت و بزرگی است. صاحب "التهذیب" می‌گوید: «کِبر الشیء، معظمه بالکسر وکُبر القوم، إذا کان أقعدهم فی النّسب»؛ یعنی آنکه نسبش قدیمی‌تر است. (ازهری، ۱۰/ ۱۱۹) «کَبِر الرجل و الدابة کِبَراً فهو کبیر» یعنی پیر و سالمند شد. «وکَبّر الأمر»: آن را بزرگ کرد.» (ابن‌سیده، ۱۱/۷) همچنین کِبر، خودبینی است؛ تکبّر نیز به همان معناست و شاید تکلف در آن منظور باشد یعنی به زور خودش را کبیر می‌داند. (قرشی،

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

۷۴/۶) راغب نیز کبر را حالتی ناشی از احساس اعجاب به نفس و خودبزرگ‌بینی می‌داند. (راغب‌اصفهانی، ۴۳۸) بنابراین، معنای اولیه واژه "استکبار" نیز «بزرگی» است. «استکبر الشیء وأکبره: رآه کبیراً وعظُم عنده» یعنی آن را بزرگ شمرد. (ابن‌منظور، ۱۲۶/۵) طریحی در تعریف استکبار می‌نویسد: «اسْتَکْبَرَ الرجلُ: رفَع نفسَه فوق مقدارها»؛ یعنی انسان بیش از آنچه هست، اظهار بزرگی کند. استکبار از باب استفعال به معنی طلب بزرگی و بلندی مقام با ترک اذعان به حق و امتناع از پذیرفتن آن است. (طریحی، ۴۶۵/۳) در این میان راغب بر این باور است که استکبار در دو نوع ظهور جلوه می‌کند و به تعبیری دو چهره دارد:

نخست آنکه انسان قصد کند و بخواهد که بزرگ شود و اگر این حالت در مورد چیزی که لازم و واجب می‌شود یا در مکان و زمانی صورت گیرد که بزرگی در آن واجب باشد، آن استکبار پسندیده است.

نوع دوم آنکه، استکبار در افزون‌طلبی و برتری‌جویی جلوه نماید؛ به طوری که انسان به چیزی که از آنِ او نیست و بدان سزاوار نیست، ابراز بزرگی نماید؛ این وجه از استکبار، مذموم و ناپسند است. (راغب‌اصفهانی، ۴۳۹) برخلاف نظر راغب، صاحب "المیزان" استکبار را امری همیشه مذموم می‌داند. به باور علامه، لازمه طلب بزرگی و فزون‌خواهی، نداشتن است. از این‌رو کسی استکبار می‌کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگری بزرگ‌تر بداند و این پسندیده نیست. (طباطبایی، ۳۸۷/۱۲) با توجه به دیدگاه علامه و عدم نسبت استکبار به خداوند در زبان قرآن، به نظر می‌رسد، این واژه، همواره مورد مذمت است و بار منفی دارد.

افزون بر این، در زبان عربی هر قالب صرفی بر معنایی خاص دلالت دارد و جایگاه کاربرد آن متفاوت است. موارد واژگانی منتخب در زبان قرآن، دگرگونی و تغییر معنایی را از طریق اشکال معنادار ساخت‌واژی بیان می‌کند (عبدالرؤوف، ۱۲۹)؛ به عنوان مثال هریک از اوزان ثلاثی مزید با برخورداری از یک، دو و یا چند حرف زائد، معنای متفاوت و یا بیشتری نسبت به ثلاثی مجرد خود پیدا می‌کنند و در نتیجه بر تصویرآفرینی آن واژه و آیه

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

در بافت قرآن نیز اثرگذار می‌باشند. در میان وزن‌های ثلاثی مزید، وزن «استفعال» برای طلب و درخواست انجام دادن فعل طوعاً و اختیاراً به‌کار می‌رود، همچنان‌که گاهی طلب و درخواست موجود در این وزن، از دیگری نیست بلکه از نفس خویش است؛ بدین معنا که فاعل به مبدأ فعل تمایل دارد و آن را در دستور کار خود قرار می دهد. (کشمیری، ۱۸۱ـ۱۸۲) به عنوان نمونه، در دو مفهوم «استقامت» و «استحیاء» با توجه به سازه‌ی زبانی «استفعال»، هر دو معنا قابل مشاهده است؛ بدین نحو که فاعلِ استقامت به اختیار خود و با سفارشِ نفس خود به ایستادگی و مقاومت، این عمل را در دستور کار خود قرار می‌دهد. همچنان‌که فاعلِ استحیاء در آیه شریفه «**فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اسْتِحْياءٍ...**» (القصص، ۲۵)؛ دختر شعیب (ع) بوده که نه از روی اجبار بلکه با اختیار خود حالت شرم و آزرم را در دستور کار خود قرار داده بود؛ در واقع این موضوع نوعی خودمهارگری اختیاری محسوب می‌شود.

براین اساس در سطح ساخت‌واژیِ مفهوم «استکبار»، کاربست وزن "استفعال" مفید این دلالت معنایی است که فرد مستکبر خود به مبدأ فعل استکبار تمایل دارد و این تمایل در او بسیار است.

حسب آنچه گفته آمد، مولفه‌ی معنایی بنیادین در واژگان "کبر"، "تکبّر" و "استکبار" عظمت و بزرگی است اما شکل ساخت‌واژی در دو واژه اخیر، بنا به قاعده مشهور «زیادة البنی تدلّ علی زیادة المعنی»، معنای [+مقدار فراوان] را نیز بر آن افزوده است. بی‌گمان این مقدار در "استکبار" بیش از "تکبّر" می‌باشد. لذا تکبر به معنای ظهور با کبریاء است، چه اینکه متکبر، فی نفسه دارای آن باشد، مانند خدای سبحان که تکبرش تکبر حق است، و چه نداشته باشد و صرفا از راه غرور مدعی آن شود که آن مذموم است. در زبان قرآن، خداوند بلندمرتبه متکبر خوانده می‌شود زیرا خداوند در نهایت کبریاء، عظمت و بزرگی است و توصیف ذات اقدسش به این صفت حاکی از آن است که او از هرگونه وصف و ادراکی بالاتر است. این در حالی است که استکبار به معنای ابراز بزرگی همراه با تکلف و زحمت است (ثعالبی، ۴۱۱)؛ فرد مستکبر در اظهار بزرگی به اندازه‌ای از حد معمول فراتر می‌رود که هرآنچه را فی نفسه دارای آن نیست، به ناحق به خود نسبت می‌دهد. در نتیجه،

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

واژه "استکبار" از مولفه‌های معناساز [+بزرگی]، [+مقدار فراوان]، [+تکلف] و[– حق] برخوردار است که این مولفه‌ها تمام کاربردهای قرآنی واژه استکبار را در برمی‌گیرد.

٤ـ بررسی تطبیقی استکبار انسانی بر مبنای سازه‌های زبانی

سازه‌های زبانی موجود در متون به ویژه متن قرآن را می‌توان در لایه‌های آوایی، واژگانی، صرفی، نحوی، و بلاغی جستجو نمود. این سازه‌ها با ایجاد هماهنگی میان واژگان، معانی فراوضعی خاصی را ایجاد می‌کنند. بی‌شک زایش این معانی در انعطاف‌پذیری واژگان ریشه دارد؛ بدین سبب طبیعی است که برای یک واژه در سیاقی خاص، معنایی متفاوت از معنای آن در سیاق دیگری تصور شود. در حقیقت، شناسایی سازه‌های زبانی و بافت‌های موجود در یک متن، مکمّل‌های معنایی را متبلور می‌سازد و ظرافت‌های نهفته در متن و بلاغت والای آن را آشکار می‌نماید. (جاب‌الله، ۸۶)

بدین تصور، برخی از سازه‌های زبانی مستعمل در مفهوم استکبار آیات الهی، جهت استخراج و تبیین این مفهوم در دو بخش ارکان و نمودهای آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. سازه‌های زبانی مورد بررسی غالبا از سطوح واژگانی، صرفی، نحوی و بلاغی گزینش شده‌اند.

٤ـ١. ارکان استکبار در گستره سازه‌های زبانی

مطابق آیات کلام مجید، مفهوم استکبار مبتنی بر ارکان متعددی است که با بررسی سازه‌های زبانی به‌کار رفته در آن، قابل دسته‌بندی و بررسی می‌باشند.

٤ـ١ـ١. اشرافیت اجتماعی (ژن‌سالاری) و توانگری اقتصادی

بی‌شک یکی از مهم‌ترین عوامل استکبارورزی، خودبرتربینی از نظر قدرت و تمکین و علم و... است. در سیر تاریخی، نخستین استکباری که در قرآن از آن سخن رفته است، استکبار غیرانسانی است که بعدها به‌وسیله انسان‌ها ادامه پیدا کرد. به بیان دیگر، نخستین نوع استکبار، توسط ابلیس شکل گرفت؛ هنگامی که خداوند به ملائکه و شیطان دستور داد

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

تا در برابر آدم(ع) سجده کنند، ملائکه سجده کردند؛ لیکن ابلیس سرپیچی کرد و گفت: جنس من برتر از آدم است چون آدم از خاک آفریده شده و من از آتش، لذا فرمان خداوند را اجرا نکرد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُواْ لادَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَى وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ» (البقره، ۳۴)

"ابلیس" اسم خاص است. او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود، بلکه در صف آن‌ها قرار داشت؛ او از طائفه جن بود که مخلوق مادی است: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِ» (الکهف، ۵۰) و از سوی دیگر رییس و سرکرده تمام جنیان می‌باشد: «وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَأَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَرَجِلِکَ وَشارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَالْأَوْلادِ وَعِدْهُمْ» (الاسراء، ۶۴)

قرآن با کاربست عبارت «خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» در آیه شریفه «قالَ ما مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» (الاعراف، ۱۲) به انگیزه‌ی ابلیس در مخالفت با فرمان الهی (سجده بر آدم (ع))، اشاره می‌کند و کبر و غرور و تعصب خاصی را که بر فکر ابلیس چیره شده بود، انگیزه‌ی استکبار او معرفی می‌کند؛ ابلیس چنین می‌پنداشت که از نظر جنس و جوهر از آدم برتر است و نمی‌بایست دستور سجده بر آدم (ع) به او داده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم (ع) بر او سجده کند.

خودبرتربینی ابلیس به جهت جنس و نژاد به اندازه‌ای زیاد بود که کلام الهی در تصویرگری تحقیر آدم (ع) از سوی ابلیس، چنین حکایت می‌کند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِیسَ قَالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً» (الاسراء، ۶۱) بی‌شک کاربست واژه "طیناً" به عنوان تمییز در آیه، و تفاوت آن با سایر آیات، انگیزه‌ای معنایی می‌طلبد که ضروری است با توجه به دیگر آیاتی که به این موضوع پرداخته‌اند، تبیین شود.

اگر خواننده در مجموع آیاتِ مربوط به داستان ابلیس و آدم تامل کند، درمی‌یابد که موضوع در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی اعراف و آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی ص، مقام تفصیل و اشاره به جزییات سرکشی ابلیس از سجده بر حضرت آدم (ع) است لذا در بیان علت استکبار

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

ابلیس، برتری او از نظر جنس با تعبیر "مِنْ نـارٍ" در مقابـل جـنس آدم (ع) "مِـنْ طِـین" استعمال شد. اما مقام آیه‌ی اخیر ـ ۶۱ سوره‌ی اسراء ـ ، مقام تحقیر آدم (ع) است. ازاین‌رو کلام مجید با استفاده از اسلوب حذف، واژه "طین" را به صورت تمییز منصوب می‌سازد تا بدین وسیله نهایت نگاه تحقیرآمیز ابلیس را انتقال دهد. بدین نحو که تمییـز بیـانگر مبالغـه است لذا وقتی تعبیر "خلقت طینا" به‌کار می‌رود، صرفا بیان جنس مخلـوق مطـرح نیـست بلکه بیانگر آن است که این مخلوق تماما خاک است؛ گویی ابلیس چیزی جز خاک بـرای این موجود ندیده است و از نظر او خاک نسبت به آتـش هـیچ امتیـازی نـدارد؛ در نتیجـه حضرت آدم (ع) از هیچ امتیازی نسبت به ابلیس بهره‌مند نبوده است.

افزون براین، تعبیر "کانَ مِنَ الْکافِرِینَ" بیانگر این معناست کـه ابلـیس نـه تنهـا عمـلا عصیان کرد، بلکه از نظر اعتقادی نیز معترض بود و فرمان حکیمانه پروردگار را نادرسـت شمرد و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول یک عمر ایمان و عبـادت او را بـر باد داد و آتش به خرمن هستی او افکند؛ به تعبیری روشن‌تر، کاربست سازه‌ی زبانی "کان" در شکل ماضی، نشان می‌دهد که ابلیس پیش از این فرمان نیز، حساب خـود را از مـسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می‌پروراند و شـاید بـه خود می‌گفت اگر دستور خضوع و سجده به من داده شـود، قطعـا اطاعـت نخـواهم کـرد. (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۸۳/۱)

نخستین مصداق استکبار فوق از نوع انسانی، "نمرود"، پادشاه بابل، است، شخصی کـه به دلیل توانگری و تمکین استکبار ورزید و مدعی ربوبیت شد. کلام مجید درباره او چنـین می‌فرماید: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ إِذْ قالَ إِبْـراهِیمُ رَبِّـیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قالَ إِبْراهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالـشَّمْسِ مِـنَ الْمَـشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» (البقره، ۲۵۸).

خداوند حکیم با کاربرد سازه‌ی زبانی "مفعولٌله" در قالب جمله مصدری «أَنْ آتاهُ اللَّـهُ الْمُلْـکَ» بدین نکته اشاره می‌کند که آدمی درصورت برخورداری از مکنت و ثروت، طغیـان کـرده، خـود را برتر از دیگران می‌خواند و حتی در برخی موارد مدعی الوهیت و ربوبیت می‌شود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

گفتنی است ادعای ربوبیت نمرود را می‌توان در استعمال سازه‌ی زبانی "ربّه" و یا به عبارت بهتر، تعریف "ربّ" با اضافه به ضمیر توجیه کرد. گرچه در تعیین مرجع ضمیر «ه» در «ربه» میان مفسرین اختلاف نظر است؛ برخی همچون فخررازی به نقل از جمهور مفسران، محاجه‌کننده (الذی حاجّ) را مرجع ضمیر معرفی می‌کند و سپس با ذکر دلایلی، مرجع ارجح را «ابراهیم (ع)» ذکر می‌کند. (فخررازی، ۲۰/۷)

نویسندگان بر این باورند، عدم قطعیت در تعیین مرجع ضمیر، انگیزه معناشناختی ظریفی در ورای خود دارد و آن اینکه با افزایش دایره احتمالات در مرجع ضمیر، خداوند ابعاد مختلفی از یک موقعیتِ خاص را برای مخاطب ترسیم می‌کند لذا هر برداشتی با توجه به تنوع مرجع ضمیر در آیه، صحیح و بیانگر بعدی از آن ابعاد خواهد بود. براین اساس با توجه به تعبیر «**قالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ**» می‌توان مرجع ضمیر را نمرود دانست؛ به این معنا که محاجه او با ابراهیم (ع) در جهت اثبات ربوبیت خود بوده است؛ به‌عبارت دیگر، «ربّ» مصدری است که لفظاً به فاعل خود اضافه شده لذا بخش ابتدایی آیه چنین ترجمه می‌شود (آیا ندیدی کسی را که در ربوبیت خودش با ابراهیم محاجه کرد...).

پر مسلم است که نمرود به‌خاطر داشتن سلطنت، خود را در موضع قدرت و خدایی می‌دید و به همین جهت گمان نمی‌کرد کسی جرأت ستیز با وی را داشته باشد. البته این خاصیت استبداد است که همواره باعث غرور و خودبرتربینی انسان می‌شود. ناگفته نماند که نمرود برای خدای سبحان قائل به الوهیت بود، وگرنه وقتی ابراهیم (ع) به او گفت: «خدا آفتاب را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور» نمرود می‌توانست (مبهوت نشده) و حرف ابراهیم را قبول نکند و بگوید من هستم که آفتاب را از مشرق می‌آورم ـ نه آن خدایی که تو به آن معتقدی ـ و یا بگوید اصلا این کار، کار خدای تو نیست، بلکه کار خدایانی دیگر است، چون نمرود قائل به خدایانی دیگر غیر خدای سبحان نیز بود. همچنان‌که قوم او همین اعتقاد را داشتند؛ (طباطبایی، ۱۶۵/۲) همه داستان‌های ابراهیم(ع) که در قرآن آمده است بر این معنا دلالت دارد، مانند گفتگویی که آن جناب با عمویش

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

درباره بت‌ها داشت «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِى أَرَئكَ وَقَوْمَكَ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الانعام، ۷۴)، و داستان کوکب و ماه و خورشید «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ الَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الاَفِلِينَ فَلَمَّا رَءَا الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِى لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَءَا الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِى هَاذَا أَكبرَ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِى بَرِىءٌ مِّمَّا تُشرِكُونَ إِنِى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشرِكِينَ» (الانعام، ۷۶ـ۷۹) و خطابی که به قوم خود کرد: «وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تحَاجُّونى فى اللَّهِ وَقَدْ هَدَئنِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبى شَيْا وَسِعَ رَبى كلَّ شىءٍ عِلْمًا أَ فَلَا تَتَذَكرُونَ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشرَكْتُمْ وَلَا تخَافُونَ أَنَّكمْ أَشرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنزِّلْ بِهِ عَلَيْكمْ سُلْطَنًا فَأَى الْفَرِيقَينِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِن كنتُمْ تَعْلَمُونَ» (الانعام، ۸۰ـ۸۱) و داستان شکستن بت‌ها، و سالم گذاشتن بت بزرگ: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتى أَنتُمْ لهَا عَكفُونَ قَالُواْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا لهَا عَابِدِينَ ... قَالَ بَل رَّبُّكم رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِى فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلى ذَالِكمْ مِّنَ الشَّهِدِينَ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكمْ بَعْدَ أَن تُوَلُّواْ مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كبِيراً لهَّمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُواْ مَن فَعَلَ هَذَا بِالِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّلِمِينَ قَالُواْ سَمِعْنَا فَتى يَذْكرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالُواْ فَأْتُواْ بِهِ عَلى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشهْدُونَ قَالُواْ ءَ أَنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالهِتِنَا يَإِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كبِيرُهُمْ هَذَا فَسْلُوهُمْ إِن كانُواْ يَنطِقُونَ» (الانبياء، ۵۳ـ۶۳) و سایر داستان‌ها؛ پس معلوم می‌شود نمرود هم مانند قومش برای خدا الوهیت قائل بود، چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود، لیکن با این حال خود را هم «ربّ» می‌دانست اما نه «ربّ الأعلی». از این‌رو خداوند درباره او همچون ابلیس «إِلاَّ إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكانَ مِنَ الْكافِرِينَ» (سوره ص، ۷۴) صفت «کفر» و ناسپاسی‌اش را متذکر می‌شود: «فَبُهِتَ الَّذِى كَفَرَ».

از دیگر مصادیق استکبار انسانی، استکبارِ فرعون و سپاه اوست که در آیات متعددی از قرآن کریم بیان شده است. با توجه به نص صریح قرآن می‌توان گفت، ریشه استکبار فرعون، قدرت‌ها، مال و ثروت، علم بسیار و ملک و حکومت سرتاسر رفاه او بود «وَنَادى

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قالَ یا قَوْمِ أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَهـذِهِ الْأَنْهـارُ تَجْـرِی مِـنْ تَحْتِـی أَ فَـلا تُبْصِرُون»(الزخرف، ۵۱) «فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلائِکَـةُ مُقْتَـرِنِینَ» (الزخرف/۵۳) «وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ» (الفجر، ۱۰)

همانطور که مشاهده می‌شود در آیات فوق، اشرافیت اجتماعی (ژن‌سالاری) فرعـون و توانگری اقتصادی او عامل منیّت، خودبرتربینی و استکبار او معرفی شده است. گفتنی است مفهوم منیّت و خودبرتربینی فرعون در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی زخرف، با کاربست سازه‌ی زبانی "ضمیر أنا" و "یاء متکلم" نشان داده شده است. همچنان‌که می‌توان استفاده از حرف نـداء دور "یا" و حذف مضاف‌الیه از منادای موجود در جملـه "قـوم" را مویـد نخـوت و کبـر فراوان فرعون در بیان برتری‌اش دانست؛ بدین نحو که او چنان خود را از همه برتر می‌داند که قومش را سزاوار خطابی نزدیک نمی‌داند. بی‌شک ظهور یاء مـتکلم در نـدا، مـی‌توانـد بیانگر قرابت و همسطحی و هم‌رتبگی میان ندادهنده و ندا داده‌شده باشد و حال آنکه تفکر اشرافی فرعون، مانع از وجود این قرابت بوده، لذا مضاف‌الیه در منادا حذف گردید.

باری، خودبرتربینی فرعون تا به حدی بود که سبب شد ادعای خدایی کرده، بگوید «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی» (النازعات، ۲۴)؛ نکته قابل تامل در این آیـه اینکـه روحیـه‌ی اسـتکبارگری فرعون به حدی بود که او خود را بالاترین ربّ خواند. کلام مجید، نهایت خـودبرتربینی او را با کاربست سازه زبانی "صفت تفضیلی" (اعلی) نشان می‌دهد، بی‌آنکه برای ایـن صـفت قید و شرطی نظیر «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی فِی الأَرضِ وَفِی السَّمَاءِ» و یا هـر قیـد دیگـری قائـل شود، همچنان‌که افاده‌ی مفهوم برتری در قالب جمله اسـمیه، عمـق ایـن تفکـر انحرافـی و ثبوت آن را در وجود فرعون آشکار می‌سازد.

٤ـ۱ـ۲. فقر فرهنگی و وابستگی فکری

گاهی افزون بر مستکبران، خودِ مستضعفان و مردم عوام نیز در تقویت اسـتکبار نقـش دارند؛ بدین نحو که بدون اندیشه و تامل در برنامه‌ها و دسیسه‌های استکبارگران، کورکورانه

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

از اندیشه‌های آن‌ها پیروی می‌کنند. کلام مجید در آیه شریفه «**وَإِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَارًا**» (نوح، ۷) با استفاده از سازه‌ی زبانی کنایه، به این مهم اشاره می‌کند.

در آیه‌ی موردبحث عبارت «**جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فی آذانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ**» در یک سازوکار کنایی لجاجت و حق‌گریزی عامه مردم را به نمایش می گذارد. صاحب "المیزان" در توضیح این عبارت کنایی می‌نویسد: «**جعلوا أصابعهم فی آذانهم**» معنایش این نیست که حقیقتاً انگشت در گوش خود کردند، بلکه این تعبیر کنایه است از اینکه از شنیدن دعوت نوح نبی استنکاف ورزیدند. همچنان‌که تعبیر «**واستغشوا ثیابهم**»، گرچه به این معناست که جامه‌ی خود برسر کشیدند تا رسول خود را نبینند، و سخنش را نشنوند، اما این تعبیر هم کنایه است از تنفر آنان و گوش ندادنشان به سخن فرستاده خدا. (طباطبایی، ۴۴/۲۰) در واقع گذاشتن انگشتان در گوش ـ یک تمهید زبانی سبک‌ساز ـ از نوع کنایه است که در گستره مطالعات زبان‌شناختی، به جهت بیان مبالغه در رویگردانی از سخن حق به کار رفته است. (فخررازی، ۶۵۱/۳۰) و البته این دو تعبیر نوعی اهانت به حضرت نوح (ع) به‌شمار می‌آید به این معنا که ما اصلاً حاضر نیستیم دعوت تو را خواه حق یا باطل بشنویم. این برخورد، برخوردی غیرعقلانی و غیرمنطقی است، چراکه از نظر منطقی، انسان عاقل باید سخن را بشنود؛ اگر حق بود بپذیرد و اگر باطل بود رد کند؛ این نوع گفتمان قرآنی با سازوکار کنایی در توصیف حالات مردم عوام، از فقر فرهنگی و وابستگی فکری مردم آن زمانه به افکار و اندیشه‌های استکبارگران خبر می‌دهد.

٤ـ١ـ٣. شانتاژ خبری، مطبوعاتی، تبلیغاتی

یکی دیگر از ارکان استکبار، شانتاژ/ سوءاستفاده خبری، مطبوعاتی و تبلیغاتی، دروغ‌پردازی، کنترل ذهن و شستشوی مغزی است. مستکبران برای مدیریت افکار عمومی و مصون‌سازی آن‌ها نسبت به اندیشه‌ها و افکار استکبارستیزان می‌کوشند تا پرکاربردترین ابزار ترویجی و تبلیغی را در راستای اهداف خود به انحصار درآورند و از آن‌ها در

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

بی‌اعتبارسازی مخالفان خود سود جویند.

کلام مجید با کاربست واژه "السحره" در سوره شعراء «وقِيلَ لِلنّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ لَعَلّنَا نَتّبِعُ السِّحَرَةَ إِن كَانُواْ هُمُ الغالِبِينَ» (الشعراء، ۳۹ـ۴۰) در حقیقت به یکی از ابزارهای تبلیغاتی استکبارگران اشاره می‌کند. توسل به سحر و جادوگری در زمان فرعون امری شایع بود. رواج این مساله خود بیانگر فقر فکری ـ فرهنگی جامعه آن روز است زیرا انسانی که از سطح فکری بالایی برخوردار باشد، به‌جای توسل به سحر و جادو بر خداوند بلندمرتبه و قدرت لایتناهی او تکیه می‌دهد.

باری، فرعون برای مقابله با موسی(ع) ساحران و جادوگران را فرا خواند چراکه آن‌ها نمایندگان فکری او به‌شمار می‌آمدند؛ به همین دلیل فرعون و ماموران او با این امید که پیروزی ساحران، به معنی پیروزی خدایان آن‌ها است، از مردم خواستند تا در صحنه حاضر شوند.

٤ـ۲. نمودهای استکبار در گستره سازه‌های زبانی

بی‌شک، یکی از حقایق دین مبین اسلام، دعوت انسان به مبارزه و مقابله با هرآن چیزی است که عزت و کرامت او را مخدوش می‌سازد. مفهوم استکبار نیز از این امر مستثنی نیست. خداوند حکیم در کلام مجید، به نمودهایی از این صفت مذمومه در جوامع بشری اهتمام داشته است تا آدمی با شناخت آن‌ها در مقام ستیز و فرسایش این رذیله برآید.

٤ـ۲ـ۱. قدرت‌گرایی و سلطه‌طلبی

قدرت مطلق در نگاه اسلام به حوزه خداوند نسبت داده شده است «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ (البقره، ۱۶۵) همچنان‌که تعبیر قدرت در حوزه انسان، میل به تقرب الهی و نیل به رضایت حق است که کمال مطلوب وی را به دنبال دارد و در نتیجه رستاخیز فضائل را فراهم می‌آورد.

در نقطه مقابل دیدگاه اسلامی، می‌توان به دیدگاه اخلاقی نیچه و یا مکاتب قدرت‌گرایی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

همچون مکتب ماکیاولی اشاره نمود که کلیدواژه چنین افکاری را "قدرت‌گرایی" یـا "اراده معطوف به قدرت" تشکیل می‌دهد. نیچـه، تـصاحب قـدرت از سـوی انـسان را ضـروری می‌پندارد و صاحب قدرت را ابرمردی می‌داند که باید رنگ برابری و وحدت انسانی را بـا تصاحب قدرت مادی از بین ببرد. در باور وی ابزار قدرت باید «نیرومند را نیرومندتر سازد و برای خسته‌ی از دنیا، فلج‌کننده و نابودی‌آور باشد». (نیچـه، ۱۳۵) بـا توجـه بـه چنـین تعبیری کمال انسان در قدرت و تضعیف دیگران شکل می‌گیرد. در دیدگاه "نیکلا ماکیـاولی" نیز حفظ قدرت توسط سردمداران دولت باید با ابزار خـشونت و زور، فریـب، ریـا و تبلـور خوی حیوانی همراه باشد. (ماکیاولی، ۱۰۷) در حقیقت این دیدگاه‌های قـدرت‌گـرا بـا نگـاه ابزاری به دین و تأمین منافع شخصی با هرگونه تبلیغات منفی، بار منفی قدرت را بـه نمـایش می‌گذارند لذا چنین تصاویری از قدرت، بیانگر استکبار و صفتی ضدهنجار خواهد بـود. امـام علی(ع) بار ضدارزشی قدرت‌طلبی را چنین بیان می‌دارد: «هرگاه قدرت، تو را به ستم کـردن بر مردم برانگیخت، به یاد آر که خداوند سبحان بر کیفر دادن تو تواناست و ستمی که به مردم روا می‌داری، می‌گذرد، ولی گناه و کیفرش برای تو می‌ماند.» (کلینی، ۲۸۹)

خداوند بلندمرتبه با کاربست سازه‌های زبانی، چنین نمودی از استکبار را که با قدرت مادی همراه است، در قوم عاد به تصویر می‌کشد و قدرت‌طلبی محض و قطعیت آن را از نگاه این قوم مستکبر بیان می‌دارد: «**فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ**» (فصلت، ۱۵)

خداوند به بهترین شکل ممکن بزرگ‌نمایی غیرحقیقی ـ "بِغَيْرِ الْحَقِّ" ـ و بیمارگونـه‌ی مستکبرانی همچون قوم عاد را بـا گـزینش تمییـز در سـاختار "قـوةً" نـشان مـی‌دهـد و اقتدارطلبی آن‌ها را علت بروز حالات استکبار در این قوم معرفی مـی‌کنـد؛ کاربـست واژه "قوةً" در شکل تمییز که ساختار نکره را می‌طلبد، بدین هدف بیان شده تا عظمت و بزرگی نامحدود را در نگاه این قوم نسبت به موقعیت خود به تصویر کشد. خداوند حکیم در پاسخ به این قوم، قدرت‌مندی حقیقی را در اتصاف حقیقی و همه جانبه نسبت بـه صـفت قـدرت

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

می‌داند و اتصاف به "خلقت و آفرینش" را به عنوان مهمترین علل بزرگی و عظمت مطرح می‌کند لذا در انتساب قدرت حقیقی به خود از عاملی حقیقی در پذیرش حقانیت خود بهره می‌برد و با چنین استدلالی منطقی و محکم، خلقت را عامل انتساب بزرگی معرفی می‌نماید؛ امری که بشر از اتصاف به آن عاجز است.

سازه‌ی دیگری که خداوند در تحکیم استدلال خود و پاسخی محکم به باور آنان به‌کار می‌گیرد، کاربست اسم ظاهر "الله" است. خداوند می‌توانست با توجه به بافت زبانی جمله در پاسخ به قوم عاد که ضمیر متکلم به کار برده‌اند، از ضمیر متکلم "أنّنا" استفاده نماید اما او ظهور حقیقی و حضور مطلق خویش را در امر قدرت و عظمت و بزرگی با گزینش واژه "الله" که جامع همه صفات و اسماء الهی است، افاده می‌کند؛ همچنان‌که ابطال قدرت‌طلبی انسان‌های مستکبر و قلت شأن آن‌ها در نحوه پاسخ خداوند و التفات او از ساختار خطاب به غیبت نیز قابل بررسی است؛ بدین معنا که خالق هستی از پاسخ مستقیم به این قوم مستکبر کراهت ورزیده، با گزینش ضمیر غائب به‌جای مخاطب، موقعیت پست آنان را به نمایش می‌گذارد و آنان را حتی سزاوار پاسخی رودرو نمی‌داند. به‌بیان دیگر خداوند حکیم با این التفات شأنیت آنان را از ایشان سلب می‌کند و در مقابل، با کاربست لفظ جلاله "الله" ـ لفظی که در میان سایر اسماء الهی تنها به خداوند اختصاص دارد و از انتساب به غیر مبرّاست ـ عظمت و بزرگی خود را به ایشان گوشزد می‌نماید.

٤ـ۲ـ۲. تهدید و ترور شخصیتی

یکی دیگر از نمودهای استکبار، تهدید، تخریب و ترور شخصیتی است که افراد مستکبر با این اقدام سعی در بی‌منزلتی رهبران ذی‌نفوذ در نزد مخاطبان دارند. سازه‌های زبانی مستعمل در بیان این نمود، قسم و حروف تأکید است. به‌عنوان مثال خداوند در ترسیم استکبارگری فرعون از ادعای الوهیت او سخن به میان می‌آورد و مذاکره‌ی وی در سایه‌سار ارعاب، تهدید و زور را به تصویر می‌کشد: «**قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ**» (الشعراء، ۲۹)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

پر واضح است که فرعون حالات رفتاری و عملی استکبار را در خود به ظهور رسانده بود و این امر از گستره وسیع و رسوخ این رذیله در وجود او خبر می‌دهد چراکه ظهور صفتی ضدارزشی در رفتار آدمی، نشان از تأثیر فکری و عمق تعاملات اراده و استکبار دارد. کاربست تأکیدهای فراوان به عنوان یک سازه‌ی صرفی ضمن گفتمان‌های فرعون نسبت به مخالفانش نشان از ریشه‌گسترانی استکبار در وجود او دارد که در تعامل او با مردمان مستضعف و یا مخالفانش جلوه نموده است. کاربرد لام موطئه قسم (لَئن) و لام جواب قسم (لأجعلنَّ) در کنار نون تأکید در آیه‌ی مذکور و آیات ۱۲۴ سوره‌ی اعراف، ۷۱ سوره‌ی طه و ۴۹ سوره‌ی شعراء در واژگان (لأُقَطِّعَنَّ)، (لأُصَلِّبَنَّكُمْ) و (لأَجْعَلَنَّکَ) نشان از پیوند عمیق فرعون با استکبار دارد به‌طوری که تهدید و ارعاب را سرلوحه کار خود در تمکین مخالفان قرار می‌دهد.

پرمسلم است، این نوع مذاکره و گفتمان، مذاکره به معنای واقعی به‌شمار نمی‌آید؛ همانگونه که از نگاه مقام معظم رهبری نیز مذاکره در سایه تهدید، تحریم، فشار و ارعاب بی‌معنا است. (بیانات رهبری، ۱۳۹۴)

در روایت قرآنی قوم شعیب نبی(ع) نیز می‌توان این نمود استکبار ـ کاربست حربه‌ی تهدید ـ را ملاحظه کرد، آنجاکه این قوم مستکبر فرستاده خداوند را با تاکیدات فراوان به اخراج و تبعید از شهر و دیار خود و یا تسلیم و پیروی از ایشان تهدید نمودند: «**قالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ يا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْيَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا قالَ أَ وَلَوْ كُنَّا كارِهِينَ**» (الاعراف، ۸۸)

خداوند حکیم در آیه‌ی شریفه‌ی ۸۷ سوره‌ی بقره «**وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَقَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَأَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ**»، با کاربست یکی دیگر از سازه‌های زبانی به دو گروه استکبارگر و استکبارستیز اشاره می‌کند و نمود استکبار را در ترور شخصیت‌ها نشان می‌دهد. خداوند با استفاده از سازه‌های زبانی "به‌گزینی" و "آرایش

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

واژگانی"، در بیان رهبران استکبارستیزی همچون موسی(ع) و عیسی(ع)، حقیقت‌مندی رسالت آنان و نمود استکبار در قالب تخریب و ترور شخصیتی را مطرح می‌سازد.

به‌گزینی و آرایش واژگانی یکی از مقوله‌های زبانی متن به شمار می‌روند که براساس آن‌ها می‌توان روابط واژگانی را سنجید. این دو مقوله زبانی را نمی‌توان خطایی دستور زبانی دانست بلکه نوعی استفاده خلاقانه و بدیع از زبان در دو محور همنشینی و جانشینی است. این مولفه با در هم شکستن روال معمول کلام، موجب آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی و در نتیجه افزایش توجه شنونده (ربابعه، ۴۹) و حتی زایش معانی فراوضعی می‌گردد.

خداوند در آیه‌ی فوق‌الذکر در تأیید رسالت پیامبران به‌جای استعمال اسم ظاهر "تورات" و "انجیل" به عنوان کتاب حضرت موسی(ع) و عیسی (ع)، به گزینش واژه‌ی "الکتاب" و "البینات" گریز زده است؛ این به‌گزینی واژگانی بیانگر معنای حاشیه‌ای و ظریفی است که کاربست هیچ واژه دیگری مفید آن نخواهد بود.

کاربست دو واژه "الکتاب" و "البینات"، افزون بر ارتباط معنای ضمنی آن‌ها با معنای وضعی و کانونی این دو واژه، به تأیید قطعی کلام رسولان الهی و اقدام و واکنش ناشایست استکبارگران در مقابل پیشگامان حق‌مدار و ظلم‌ستیز اشاره دارد. بدین نحو که معنای اصلی ماده (ک، ت، ب)، استوارسازی نیت‌ها در خارج با ابزار مناسب است، مانند استوارسازی دانش‌ها، باورهای قلبی، پیمان‌ها و ادعاها با حروف، کلمات و جملات. این مفهوم، معنای متداول و رایج این ماده است، استوارسازی توشه‌دان و جز آن و بازگرداندن حالت اولی آن با دوختن درزها و پیراستن کاستی‌ها و... نیز از این قبیل است. به همین سبب ریشه "کتب" بر مفاهیم حکم، داوری، تقدیر و وجوب نیز اطلاق شده؛ چرا که هر کدام از این‌ها به‌گونه‌ای استوارسازی قصدها و نیت‌هاست، و تمامی این موارد چون نگاشته شوند و از این جهت تثبیت گردند، کتابت خواهند بود. (مصطفوی، ۲۱/۱۰) لذا در اصل ماده "کتب" دو مولفه معناساز [+اظهار] و [+استوارسازی] قابل مشاهده است. همچنان‌که در مفهوم‌شناسی لغوی واژه "بینات" معنای حقیقی کشف و وضوح در چیزی بعد از ابهام و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

اختصار در آن، به‌عنوان معنای مرکزی این واژه ذکر شده است؛ «المعنی الحقیقی هو الانکشاف والوضوح بعد الابهام والإجمال»؛ (همانجا، ۳۹۵/۱) بر این اساس و با توجه به بافت موقعیتی کلام، مستکبران به تکذیب رسولان الهی و قتل و ریشه‌کنی بنیان دین روی آورده‌اند؛ لذا اثبات حق‌مداری مطلق پیامبران، مستلزم کاربست واژه "کتاب" به‌جای "تورات" و کاربرد "بینات" به‌جای "انجیل" بوده است.

در حقیقت خداوند به وضوح و با به‌گزینی واژگانِ "کتاب" و "بینات"، به ترتیب به تثبیت احکام، استواری مفاهیم و تحقق محتوایی تورات و همچنین روشنگری و فارق حق و باطل بودنِ انجیل اشاره دارد. این معانی نه تنها جزء ویژگی‌های ذاتی دو کتاب تورات و انجیل به‌شمار می‌آیند که به‌مثابه مویدی بر رسالت موسی و عیسی(ع) استعمال شده‌اند. به بیان دیگر خداوند با استفاده از این دو واژه، اوج استکبارستیزی و حق‌مداری ایشان را به تصویر می‌کشد؛ در نتیجه هرگونه تکذیب در این نشانه‌ها و نیز ترور صاحبان این نشانه‌ها را زشت و مذموم می‌داند.

در ادامه‌ی این آیه نیز نمود استکبار در دو شکل تخریب و ترور شخصیتی، با به‌گزینی و آرایش هدفمند دو واژه "کذّبتم" و "تقتلون" افاده می‌گردد. بدین معنا که استکبارگران با توسل به تخریب حیثیت و هتک حرمت استکبارستیزان از طریق استهزاء، تهمت وتکذیب ایشان، می‌کوشند تا قدرت و صلابت و جایگاه آن‌ها را در میان توده مردم از بین ببرند و در صورت ناکامی به ترور و قتل آن‌ها اقدام می‌کنند.

سازه زبانی دیگری که در این آیه قبح و تحریم اعمال مستکبران را بیش از پیش تایید می‌کند، التفات در زمان فعل "تقتلون" است. عنصر زمان یکی از تکنیک‌های تصویرپردازی در متون به‌ویژه متن قرآن است؛ بی‌شک رنگ‌آمیزی صحنه‌ها و ایجاد فضای پویا و زنده به طرق متعدد من جمله تغییر زمانی افعال ممکن می‌شود.

زمان فعل در زبان عربی، به دو گونه ظهور می‌یابد: ۱. زمان صرفی یا دستوری که قالب فعل را در سه شکل ماضی، مضارع و امر به تصویر می‌کشد ۲. زمان نحوی که مربوط به نظم و چینش فعل با واژگان دیگر در محور همنشینی است. (هنداوی، ۵۰). ترکیب این

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

دو زمان در ساختار زبانی کلام، معنایی فراتر از معنای وضعی و اولیه‌ی آن افاده می‌کند. این سازه‌ی زبانی را می‌توان در ترکیب میان زمان دستوری فعل "کذّبتم" و "تقتلون" با زمان نحوی و ترکیبی آن دانست که انگیزه معناشناختی در ورای آن، مذمت نمود استکبار در شکل قتل است.

به باور برخی از زبان‌شناسان، آوا و آهنگ در فواصل قرآن، در خدمت معنا است؛ رمّانی در کتاب معروف خود "النکت فی إعجازالقرآن" ذیل زیبایی‌شناسی فواصل می‌گوید: «فواصل قرآنی سراسر بلاغت و حکمت است و روشی برای فهم معناست». (رمانی، ۱۰)

بر این اساس می‌توان برای این مؤلفه زبانی که در قسمت فواصل، در شکل فراهنجاری فعل در قالب زمان شکل گرفته است بدین نکته ظریف اشاره نمود که با وجود تحقق امر تکذیب و قتل پیامبران در گذشته، خداوند در بیان قتل به زمان مضارع که بر تداعی زمان حال دلالت دارد، گریز زده است. در واقع بیان فعل در شکل حاضر مفید این معناست که زشتی و ننگ‌آور بودن ترور شخصیت‌های برحق به‌ویژه صحنه رقت‌بار قتل پیامبران و به نوعی تمامی پیشگامان استکبارستیز را به شکلی پویا و زنده در مقابل دیدگان مخاطب به تصویر کشد گویی چنین صحنه‌هایی در حال حاضر در حال اتفاق است. (زمخشری، ۱۸۸/۱) ایجاد چنین فضای ارتباطی، تأثیر روانی بسیاری بر مخاطب خواهد داشت و او را به اجتناب از این عمل شنیع سوق می‌دهد. و اگر مستشکل اشکال کند که چرا تنها فعل "قتل" برای مخاطب احضار شده است باید گفت که فعل تکذیب به ریشه‌کنی کامل بنیان دین و شخصیت‌های استکبارستیز منجر نمی‌شود چراکه تکذیب و طرد ایشان از سوی یک قوم و در یک برهه زمانی، به معنای عدم تصدیق آن‌ها در میان اقوام دیگر و یا حتی دیگر ازمنه و امکنه نیست لکن تبعات جبران‌ناپذیر قتل و ترور چنین شخصیت‌هایی، تمام زمان‌ها و مکان‌ها را متاثر می‌سازد به‌طوری که هیچ چیز از آسیب‌ها و پیامدهای منفی آن مصون نخواهد ماند.

امام خمینی (ره) از ترور شخصیت‌ها، به عنوان عملی غیرمنطقی و جاهلانه یاد می‌کند

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

که عمق حقارت و کوچکی مستکبران و از سویی دیگر عظمت استکبارستیزان را بیان می‌دارد: «تروریست‌ها نمی‌توانند شخصیت انسانی مردان اسلام را ترور کنند. به اینان که شکست و مرگ خود را لمس نموده و با این رفتار غیرانسانی می‌خواهند انتقام بگیرند». (خمینی، ۷۹/۷) «بفهمانید، به این‌هایی که این‌طور کارهای ناجوانمردانه می‌کنند... بلکه این نحو کشتن که به‌طور ناگهانی و دزدکی می‌کشند.» (همان، ۱۰/ ۴۴۱) «اگر منطق داشتید که صحبت می‌کردید؛ مباحثه می‌کردید. لکن منطق ندارید، منطق شما ترور است! منطق اسلام ترور را باطل می‌داند. اسلام منطق دارد؛ لکن با ترور شخصیت‌های بزرگ ما، اسلام ما تأیید می‌شود.» (همان، ۱۸۳/۷)

٤ـ۲ـ۳. تفرقه‌افکنی

از دیگر نمودهای استکبار، بهره‌وری مستکبران از ایجاد اختلاف و درگیری‌های قومی، قبیله‌ای و فرهنگی میان توده‌ی مردم و مخاطبان خویش است که این مهم در راستای تحکیم و توثیق پایه‌های حاکمیت ایشان مورداستفاده قرار می‌گیرد. کلام مجید در جهت تبیین این بعد از نمود استکبار از سازه‌ی زبانی به‌گزینی در سطح واژگانی آن سود جسته است. این سازه را می‌توان در گزینش واژه "شیعا" ضمن آیه شریفه «**إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ**» (القصص، ۴) بررسی کرد.

واژه "شِیَع" جمعِ مکسر "شیعه" به معنای گروهی است که انسان با آن‌ها توانا و نیرومند می‌شود و دیگران هم از او منتشر و گسترده می‌شوند. (راغب اصفهانی، ۲۸۰) همچنان‌که وزن این واژه (فِعلَه = اسم هیئت) بیانگر نوع خاصی از گستردگی است. بنابراین شیعه به کسانی اطلاق می‌شود که تحت یک تفکر و یا نظر و عقیده بخصوصی گرد آمده‌اند. (مصطفوی، ۲۰۱/۶)

بدین تصور، فرعون با گستردن دامنه‌ی سلطنت خود بر مردم و نفوذ قدرت خویش بر

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

آنان برتری جست. او برای تقویت پایه‌های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد:

نخست از راه تفرقه‌افکنی در میان آنان، مردم را بـه دسـته‌هـای متعـدد و بـا تفکـرات مختلف تقسیم کرد تا یک دل و یک جهت نشوند و نیروی دسته‌جمعی آنان ضعیف گـشته، نتوانند در مقابل قدرت او مقاومت کنند و از نفوذ اراده او جلوگیری نمایند. همان سیاسـتی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده است، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جـز بـا برنامـه "تفرقـه بینـداز و حکومـت کـن" امکان‌پذیر نیست! آن‌ها همیشه از "توحید کلمه" و "کلمه توحید" وحشت داشته و دارنـد، آن‌ها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می‌ترسند و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است؛ همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می‌کنند.

لذا فرعون مخصوصا مردم مصر را به دو گروه مشخص دسته‌بندی کرد: "قبطیـان" کـه بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومـت در اختیار آنان بود. و "سبطیان"، مهاجران بنی‌اسراییل را تشکیل می‌دادنـد کـه بـه عنـوان بردگان، غلامان و کنیزان، در چنگال آن‌ها گرفتار بودند. ایـن گـروه بـا فقـر و محرومیـت فراوان سخت‌ترین کارها را بر دوش می‌گرفتند، بی‌آنکه بهـره‌ای داشـته باشـند. از سـویی دیگر، فرعون در تضعیف آنان بسیار کوشید و این کار را تا بدان‌جا ادامه داد که دسـتور داد فرزندان به دنیا آمده از دودمان آن‌ها را سر ببرند و دختران آنان را باقی بگذارند که معلـوم است سرانجام این نقشه شوم چه بود. او می‌خواست به کلی مردان بنی‌اسراییل را نابود کنـد که در نتیجه نسل آنان به کلی منقرض می‌شد. (طباطبایی، ۷/۱۶؛ مکارم‌شیرازی، ۱۰/۱۶)

٤ـ۲ـ٤. ایجاد اختناق و سلب آزادی بیان

اختناق، به عنوان ابزار و تاکتیکی برای اعمال قدرت، یکی دیگر از نمودهـای اسـتکبار است که موجب سلب آزادی عقیده و بیـان و...، منـع انتقـاد سـازنده و ارائـه طـرق رفـع مشکلات و در نتیجه باعث نضج و رشد سریع بسیاری از مفاسد اجتماعی و حکومتی مانند تملق و چاپلوسی، رشوه‌خواری و ارتشاء و... می‌گردد. از این لحاظ اختناق یـک بیمـاری

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

خوره‌وار اجتماعی به‌شمار می‌آید.

کلام مجید در بخشهای مختلفی از داستان فرعون و موسی(ع) به اختناق ناشی از استکبار فرعون و دولتمردانش اشاره می‌کند: «**وَقَالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قاهِرُون**» (الاعراف، ۱۲۷)

کاربست فعل "تذر" در عبارت "أَتَذَرُ مُوسى وَقَوْمَهُ" به‌همراه استفهام تعجبی، نشان از شدت اختناق در جامعه فرعونی آن زمان دارد. "وَذَر" فعلی است که زمان گذشته و ماضی ندارد و به معنی دور افکندن چیزی است که قابل اعتنا نیست. (راغب‌اصفهانی، ۵۴۱) بی‌شک خواننده با دیدن چنین گفتاری متوجه می‌شود که فرعون و دولتمردان او، حق بیان و عقیده را از قوم خود سلب کرده بودند. از این‌رو دولتمرادان با تعجب و شگفتی بسیار، از فرعون دلیل او را برای زنده نگه داشتن موسی(ع) جویا می‌شوند. این پرسش همراه با تعجب بیانگر آن است که در حکومت فرعون هیچ حرف و عقیده مخالفی حق رشد و تکثیر را نداشته است بلکه فرعونیان با دیدن کوچک‌ترین نشانه‌ای از اعتراض یا مخالفت با دستگاه حاکم آن را سرکوب می‌کردند. شایسته ذکر اینکه کاربست جمله حالیه‌ی اسمیه‌ی "وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قاهِرُون" و حرف تاکید "إنّ" حاکی از آن است که قدرت در اختیار فرعون و دولتمردانش قرار داشت ازاین‌رو، هیچ خطری از جانب موسی(ع) و قومش متوجه فرعون نبود؛ به همین سبب از کشتن او امتناع ورزید.

همچنین سازه‌ی زبانی "تنکیر" در واژه‌ی "إله" و کاربرد آن در سیاق نفی ضمن آیه‌ی مبارکه‌ی «**وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ**» (القصص، ۳۸) به‌گونه‌ای دیگر وجود اختناق در حکومت فرعون را تایید می‌کند. این اختناق به اندازه‌ای بود که فرعون با ادعای الوهیت و ابطال وجود هرگونه الاهی غیر از خودش، نه تنها آزادی بیان عقیده را از قوم خود سلب کرده بود که هرآنچه خود بدان اعتقاد داشت، به اجبار بر آن‌ها تحمیل می‌نمود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

افزون براین در آیه‌ی «فَما آمَنَ لِمُوسی إِلاَّ ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلائِهِمْ أَنْ یَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِی الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ» (یونس، ۸۳) وجود اطناب در عبارت «فَما آمَنَ لِمُوسی إِلاَّ ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلائِهِمْ» با کاربست جار و مجرور "علی خوف" سازه زبانی دیگری است که جو خفقان‌آور آن روز را نشان می‌دهد. همچنان‌که گزینش واژه "ذریه" به‌جای هر واژه دیگری مفید معنای دقیق و ظریف و قابل تاملی است.

منظور از "ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ" بعضی از افراد ضعیف و طبقه‌ی ناتوان بنی‌اسراییل است؛ زیرا بزرگان و اشراف و توانگران بنی‌اسراییل ایمان نیاوردند. اعتبار عقلی هم مؤید این ظهور است، چون با تامل در داستان فرعون مشخص می‌شود که تمامی بنی‌اسراییل، اسیر و تحت استعمار و استثمار فراعنه و محکوم به حکم آنان بودند، معمولا عادت در امثال این موارد بر این جاری است که طبقه ضعیف سر از اطاعت حاکم برداشته، پیرو پیامبرش می‌گردد و طبقه اشراف سعی می‌کنند به هر وسیله‌ای به درگاه جباران تقرب جویند، و آن دستگاه را با دادن مال و تظاهر به خدمتگزاری و وانمود کردن به اینکه خیرخواه دستگاهند و با دوری کردن از هر عملی که خوشایند دستگاه نیست، رضایت دستگاه را به دست آورند تا مقام اجتماعی و حیثیت خانوادگی خود را حفظ کنند. بنابراین کلام چنین معنا دهد که کسی به موسی(ع)ایمان نیاورد مگر ذریه‌ای از قوم او. (طباطبایی، ۱۰/۱۶۴ـ۱۶۶)

تعبیر "علی خوف" نیز که بیانگر جو متشنج و خفقان‌آور آن زمان است، مفید این فایده می‌باشد که ذریه موسی(ع) با ترس و لرز از فرعون و اقویای بنی‌اسراییل ایمان آوردند، در نتیجه کلام ـ بنابرگفته علامه طباطبایی ـ این معنا را افاده می‌کند: ضعفای بنی‌اسراییل در ایمان آوردن هم از فرعون ترس داشتند و هم از اشراف قوم خود، زیرا چه بسا که اشراف، آنان را از ایمان آوردن منع می‌کردند، حال یا به خاطر اینکه خودشان ایمان نداشتند و یا به خاطر اینکه پیش فرعون تظاهر کنند که هوادار او هستند، و به این وسیله او را دلخوش سازند تا او نیز بر اینان تنگ نگیرد و یا حداقل کمی از شدت آزار و اذیتشان بکاهد. (همانجا، ۱۰/۱۶۵)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

۵ـ نتایج مقاله

بررسی و تحلیل آیات قرآنی موردبحث در نوشتار پیش‌رِو، بر این نکته تصریح دارد که کاربست رویکرد زبانی در دو محور همنشینی و جانشینی واژگان، تبیین‌های منسجمی از مفهوم استکبار و ارکان و نمودهای آن به‌دست می‌دهد. بی‌شک این تبیین‌ها، بر بنیان دستور زبان عربی، قواعد علوم بلاغی و دانش مفردات استوار است. ازاین‌رو تبیین‌هایی روشمند و منطقی به‌شمار می‌آیند. یافته‌های پژوهش گویای آن است که اشرافیت اجتماعی (ژن‌سالاری)، فقر فرهنگی، و شانتاژ خبری برخی از ارکان مفهوم استکبار انسانی به‌شمار می‌آیند؛ این مفاهیم در گستره مؤلفه‌های زبانی به شکلی واضح و عینی به تثبیت ارکان ضدارزشی و انحراف‌آلود استکبار در مخاطبان آگاه می‌پردازد. همچنان‌که با تامل در سازه‌های زبانی مستعمل در آیات قرآن، قدرت‌گرایی، تهدید و ترور شخصیتی، تفرقه‌افکنی و ایجاد اختناق و خفقان پاره‌ای از نمودهای استکبار انسانی هستند که قابلیت تعمیم به جامعه امروزی را دارند. نمود چنین شبکه‌های معنایی از مفهوم استکبار به حضور ضد ارزشی پربسامد آن در قرآن اشاره داشته و ریشه‌های نفوذ آن و مصادیق عینی مستکبران را در جامعه بشری از گذشته تا امروز به تصویر می‌کشد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. ابن‌سیده، علی بن إسماعیل، المحکم والمحیط الأعظم، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.

۳. ازهری، محمد بن أحمد، تهذیب‌اللغة، بیروت، دارإحیاء التراث العربی،۱۴۲۱ق.

۴. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر و مسوولان آموزش و پرورش و جمعی از معلمان سراسر کشور،۱۳۹۴ش.

۵. ثعالبی، أبومنصور عبدالملک، فقه‌اللغة، تعلیق یاسین الأیوبی، ط‌الثانیة، بیروت، المکتبة العصریة، ۱۴۲۰ق.

۶. جاب‌الله، أسامة‌عبدالعزیز؛ السیاق فی الدراسات البلاغیة والأصولیة دراسة تحلیلیة فی ضوء نظریة السیاق، مصر، جامعه کفرالشیخ، ۲۰۰۹م.

۷. خمینی، روح‌الله؛ صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۵۸ش.

۸. راغب‌اصفهانی، أبوالقاسم حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، ضبط هیثم طعیمی، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۲۸ق.

۹. ربابعه، موسی سامح، الأسلوبیة مفاهیمها وتجلیاتها، ط‌الأولی، الأردن، دارالکندی للنشر والتوزیع، ۲۰۰۳م.

۱۰. رحیمیان، جلال، رزمجو، آیت‌الله، مبانی زبان‌شناسی۱، چ‌اول، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹ش.

۱۱. رمانی، أبوالحسن علی بن عیسی؛ النکت فی إعجاز القرآن (ضمن ثلاث رسائل فی إعجازالقرآن)، تحقیق محمدخلف‌الله أحمد و محمدزغلول سلام؛ ط‌الثالثة، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۵۶م.

۱۲. روبینز، آر.اچ؛ تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی‌محمد حق‌شناس، چ‌دهم، تهران، نشر مرکز اچ، ۱۳۹۰ش.

۱۳. زمخشری، محمودبن عمر، الکشاف فی حقائق غوامض التنزیل، ط‌الثالثة، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۹۷ق.

۱۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ‌پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ش.

۱۵. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ مجمع‌البحرین، محقق احمد حسینی اشکوری، چ‌سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.

۱۶. عبدالرؤوف، حسین، سبک‌شناسی قرآن کریم، ترجمه پرویز آزادی، تهران، دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۹۰ش.

۱۷. فخررازی، محمدبن عمر، التفسیرالکبیر (مفاتیح‌الغیب)، ط‌الثالثة، بیروت، دارإحیاءالتراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، چ‌دوم، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

۱۹. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، چ‌ششم، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ش.

۲۰. کشمیری، عبدالرسول، آموزش پیشرفته دانش صرف، قم، انتشارات نصایح، ۱۳۹۴ش.

۲۱. ماکیاولی، نیکلا، شهریار، ترجمه محمود محمود، تهران، نگاه، ۱۳۹۴ش.

۲۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چ‌سوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۳۰ق.

۲۳. مکارم‌شیرازی، ناصر وهمکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ش.

۲۴. نیچه، فردریش ویلهلم، اراده قدرت، ترجمه مجید شریف، تهران، نشر جامی، ۱۳۷۷ش.

۲۵. هنداوی، عبدالحمید، الإعجاز الصرفی فی القرآن الکریم، إربد، عالم الکتب و الحدیث، ۲۰۰۷م.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.2.7]